

مرور

تکمله‌ای بر هستی و زمان

● از متافیزیک دو مفهوم مستفاد می‌شود. در معنای نخست، متافیزیک به طبیعت بنیادین واقعیت و متعاقبا اصول بنیادینی که می‌توانند پایه‌ای برای طبیعت آن واقعیت به‌شمار آیند، اطلاق می‌شود. دومین مفهوم متافیزیک، معنایی است که ایمانوئل کانت برای آن قائل است که عبارت است از اکتشاف آن چیزی که شرایط ضروری برای برخورداری ما از هرگونه تجربه در حالت کلی را فراهم می‌آورد. هایدگر در «هستی و زمان» برای فهم چیستی «انسان» به طرح پرسش از «هستی» پرداخت و «زمان» را از آنجا که تنها افقی است که می‌توان «هستی» را به‌وسیله آن فهمید، مطالعه کرد. به گفته خود هایدگر، مدت کوتاهی پس از انتشار «هستی و زمان»، به‌واسطه درس‌گفتاری درباره «نقد عقل محض» توجه هایدگر به فصل «شاکله‌مندی» این کتاب جلب می‌شود. او در این‌باره می‌نویسد: «به‌هم پیوستگی ای میان مسئله مقولات، یعنی مسئله هستی متافیزیک سنتی و پدیدار زمان نظرم را به خودش جلب کرد. بنابراین طرح پرسش توسط «هستی و زمان» به‌منابیه پیش‌دریافت برای تفسیر آژموده‌شده کانت به صحنه بازی آمد. متن کانت پناگه‌ای شد برای جستن مدافعی برای پرسش هستی مطرح‌شده توسط من در اندیشه کانت». پس از آن هایدگر در اثری جدا به کانت پرداخت و تفسیری بدیع از «نقد عقل محض» ارائه داد. کتاب «کانت و مسئله متافیزیک» که هایدگر از آن با عنوان «کتاب کانت» یاد می‌کند را می‌توان ادامه «هستی و زمان» به‌شمار آورد؛ چنانکه خود هایدگر، نگارش این کتاب را حاصل شرحی بر بخش دوم «هستی و زمان» و تکمله‌ای بر آن مباحث می‌دانست. هایدگر در «کانت و مسئله متافیزیک» به دنبال تفسیر «نقد عقل محض» به مثابه «شالوده‌گذاری متافیزیک» است. او مسئله متافیزیک در تفسیر «نقد عقل محض» را در چهار بخش پیگیری می‌کند. بخش نخست این اثر، «شالوده‌گذاری متافیزیک در نخستین نشانه» نام دارد. او از شرح مفهوم سنتی متافیزیک آغاز می‌کند. هایدگر در بخش اول این کتاب توضیح می‌دهد که چرا تلقی مدرسی از متافیزیک اشتباه است و چگونه این تلقی اشتباه این‌گونه گسترش و بسط یافته است. متافیزیک در تلقی مدرسی، علمی است دربردارنده نخستین بنیادهای چیزی که به شناخت بشر در می‌آید حال آنکه به اعتقاد هایدگر، متافیزیک به‌معنای شناختی مبنایی هستندگان بمباهو و در حالت کلی است. این کانت است که در نقد عقل محض به این معنا از متافیزیک دست پیدا کرده و آن را شالوده‌گذاری می‌کند. از آنجا که متافیزیک، هستنده را در حالت کلی موضوع خود قرار می‌دهد، ملکه علوم خواهد بود (تعبیر کانت از متافیزیک) و شیوه شناخت آن نیز باید متنق‌ترین شیوه باشد. بنابراین کانت با استفاده از علم ریاضیات که امری عقلانی و پیشینی (یعنی مستقل از تجربه) است، علم شناخت هستندگان در حالت کلی (متافیزیک) را به علمی برخاسته از عقل محض تبدیل می‌کند. عنوان بخش بعدی کتاب «شالوده‌گذاری متافیزیک در عرصه متحقق‌شدن» است. هایدگر معتقد است که برای فهم تحقق شالوده‌گذاری، تعیین‌کننده است که روش‌شده که این عقل پایان‌مند بشر است که به تنهایی حودزم حوزره این برابلمایتک را تعیین می‌کند. بنابراین این بخش به شرح شناخت ناب و پایان‌مند انسان اختصاص دارد. او در چهار مرحله تحقق شالوده‌گذاری متافیزیک در «نقد عقل محض» را توضیح می‌دهد: توضیح عناصر ذات شناخت ناب یعنی شهود ناب (زمان و مکان) و تفکر ناب (حسگانی استعلایی و تحلیل مفاهیم)؛ ویژگی وحدت ذاتی این عناصر در ترکیب ناب؛ آشکارسازی امکان درونی این وحدت ذاتی، یعنی ترکیب ناب (نتیجع مناط استعلایی)؛ آشکارسازی شالوده امکان ذاتی شناخت وجودشاسانه (فصل شاکله‌مندی). محور بحث رسوم قوه تخیل استعلایی است. در این بخش هایدگر نشان می‌دهد که کانت، چگونه قوه تخیل استعلایی را به‌عنوان ریشه دو قوه بنیادین دیگر در «نقد عقل محض» مطرح می‌کند. حسانیات ناب و فهم ناب در «نقد عقل محض» به قوه تخیل بازگردانده می‌شوند. اما به اعتقاد هایدگر، کانت به این واسطه خود را در موقعیتی قرار داده که باید از آن احتراز می‌کرده است و به‌این‌واسطه تمام شالوده‌گذاری‌های متافیزیک غربی تا زمان کانت (یعنی: روح، لوگوس و عقل)، نابود می‌شود. در بخش نهایی هایدگر متافیزیک را به‌عنوان سرشت طبیعی انسان مطرح می‌کند. یک متافیزیک دازاین که به سمت امکان متافیزیک بمباهو سمت و سویافته و در این متافیزیک، پرسش از ذات انسان به شیوه‌ای مطرح می‌شود که پیش از هر انسان‌شناسی فرهنگی و فلسفه فرهنگ جای گرفته باشد. تفسیر بدیع هایدگر از «نقد عقل محض» کانت، واکنش‌های فراوانی را به‌ویژه میان فیلسوفان نوکانتی در پی داشت. مشهورترین این اشخاص ارنست کاسیرر فیلسوف آلمانی است. ویرایش چهارم کتاب «کانت و مسئله متافیزیک» که در قالب جلد سوم از مجموعه آثار هایدگر در ۱۹۷۳ به چاپ رسیده است و ترجمه فارسی بر اساس آن انجام گرفته علاوه بر متن اصلی کتاب ضمایمی نیز دارد که مناظره هایدگر و کاسیرر در داووس و نیز یادداشت‌های هایدگر در پاسخ به انتقادات کاسیرر و ادویرشت نیز از جمله این ضمایم است.

کانت ومسئله متافیزیک

مارتین هایدگر

ترجمه: مهدی نصر

ناشر: پنگه روزگار نو

مارکس به‌عنوان اندیشمندی که همواره برای مخاطبانش چالش‌برانگیز بوده، از طرق مختلفی بازخوانی می‌شود که البته به دلیل ساختار عملگر، سیاسی و انقلابی دیدگاه‌هایش کانون نوعی برجسپ‌زنی-چه از جانب طرفداران و چه از سوی مخالفانش- قرار می‌گیرد. این برجسپ‌زنی به دلیل ماهیت فوق‌الذکر با خوانش اندیشمندان دیگر (مثلا فروید) فرق دارد؛ طرفداران او متهم به تعصب و جزم‌گرایی می‌شوند؛ حال آنکه مخالفانش مرتجع، تجدیدنظرطلب، فاشیست یا انکل اجتماع خوانده می‌شوند. پیتر آزیورن در کتاب «چگونه مارکس بخوانیم؟» نگاهی دارد که سبوه‌های نوین و جالبی از مارکس را پیش چشم مخاطب می‌آورد و بازخوانی

غیرجزم‌گرایانه‌ای ارائه می‌دهد که به قول خود او برآمده از دیدگاه‌های جزم‌ستیز خود مارکس است که اتفاقا در طول تاریخ مارکسیسم دستاویز دیدگاه‌های خلاقانه کسانی چون لوکاچ، آلتوسر، بنیامین، آدرونو و هورکهایمر بوده است. این کتاب از مجموعه کتاب‌های شناخته‌شده «چگونه بخوانیم» به ویراستاری سایمون کرچلیی است و نویسنده آن، پیتر آزیورن استاد فلسفه اروپایی مدرن دانشگاه میدلسکس لندن است. این کتاب که در سال ۱۳۸۸ به قلم اکبر معصومیکی و توسط انتشارات «دیگر» منتشر شده بود به تازگی به همت انتشارات گل‌آذین بازنشر شده است. ترجمه دیگری از این کتاب نیز به قلم امیرھوشنگ افتخاری‌راد و توسط انتشارات «رخداد نو» در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است.

نگاه مارکس به فلسفه نگاهی نوین است. از سویی او دیدگاه کانتی اتکای دستاوردهای فلسفی به عناصر تجربی را پیش می‌کشد و از طرف دیگر – برخلاف کانت – عمل را واجد فعلیتی می‌داند که علی‌رغم حس‌پذیری‌اش، از ساحت انفعالی مورد نظر کانت و فویرباخ فراتر می‌رود. در واقع این محسوسات‌اند که در قالب عمل (انقلابی)، زمینه تحقق فلسفه را در قالب انحلال پرولتاریا فراهم می‌سازند. جالب اینجاست که پرولتاریا درصدد بقای هویتی خود، در شکل همیشگی نیست و دست‌آشمار- نیست و طالب آن است که کلیت فلسفه را به مثابه عنصر آگاهی‌بخش به خدمت گیرد تا بتواند تغییری هستی‌شناسانه در خردش ایجاد کند. این تغییر هستی‌شناسانه از جانب طبقه‌ای که عملا طبقه‌ای از جامعه مدنی نیست ^{۱ -} در عین آنکه هست- منادی انحلال همه طبقات است.

مارکس نگاهی تاریخی به فعالیت نوع بشر و شکل‌گیری پدیده‌ای به نام سرمایه دارد. از نظر او آنچه مهم است، روابط اجتماعی‌ای است که منجر به سرمایه‌داری می‌شود. سرمایه‌داری وجود خود را مدیون دو چیز است: چیزی به نام سرمایه از یک طرف و نیروی کار قابل خرید از طرف دیگر. از نظر مارکس قدرت سرمایه در جهت نیریزی کار – به مثابه تنها عنصری که قابلیت تولید ارزش اضافی را دارد- است. از آن چیزی شبیه خون‌آشام یا زامبی می‌سازد. سرمایه ثابت- ساختمان‌ها، ماشین‌آلات و قطعات- قادر نیست به افزایش مقدار سرمایه کمک کند اما می‌تواند در قالب کار مرده، چنان به سرمایه متغیر (نیروی کار) چسبید و خون آن را بمکد که دالما بتواند خود را بازتولید کند. اینجاست که

مروری بر کتاب «چگونه مارکس بخوانیم؟» اثر پیتر آزیورن

خوانشی نوین از مارکس

نیم‌ا شریفی

مارکس از سرمایه به مثابه کار مرده یاد می‌کند؛ چرا که همچون زامبی بقای خود را مدیون نیروی کاری است که با نپرداختن مزد واقعی روز کاری‌اش دائم استعمارش می‌کند. کارگر در فرایند کار مزدی و تولید محصول دچار از‌خودبیگانگی می‌شود. این از‌خودبیگانگی واجد چهار مرحله یا جهت است که البته هم‌زمان با یکدیگر به وقوع می‌پیوندند و ترتیب زمانی ندارند؛ از‌خودبیگانگی کارگر از فرآورده‌اش، فعالیتش، خودش و هم‌وعانش. تنها از خودبیگانگی نوع دوم (از فعالیت) قادر است منجر به شکل‌گیری عمل انقلابی شود؛ چراکه هم هدف‌ها و هم وسایل دست‌یافتن به این هدف‌ها از بیرون تحمیل می‌شوند؛ از جانب فلان مدیر، بهمان سربست یا سرکارگری که نماینده منافع صاحب وسایل تولید است… این شکل از خودبیگانگی است که به احتمال بسیار مقاومت کارگران را سبب می‌شود و به تشکیل سازمان و مبارزه می‌انجامد. از اینجا نقش اساسی اتحادیه‌گرایی در بطن ساختار فرایند کار سرمایه‌داری مشخص می‌شود. (صص ۸۲-۸۳)

اما آیا از نظر مارکس هر نوع پول یا کالایی دربردارنده صفت سرمایه است یا روابط اجتماعی خاصی لازم است که شکل کلی سرمایه پدیدار گردد؟ مارکس در توضیح انباشت به‌اصطلاح نخستین یادآور می‌شود

که در فرایند شکل‌گیری این انباشت، آنچه مهم است این نیست که چگونه پول لازم برای ایجاد سرمایه فراهم شده است؛ بلکه اهمیت موضوع در آن است که چگونه روابط اجتماعی‌ای شکل می‌گیرد که بنا بر آن پدیده‌ای اجتماعی چون سرمایه موجودیت می‌یابد؛ به زبان ساده‌تر پرسش این است که عامل شکل‌گیری پدیده مدرنی چون سرمایه‌داری از کجا آغاز می‌شود؟ مارکس فرایند انباشت به‌اصطلاح نخستین را در بریتانیا – به مثابه قدرت اول امپریالیستی آن زمان- تحلیل تاریخی می‌کند. او دیدگاه اخلاقی جان لاک و آدام اسمیت را مبنی بر اینکه از ابتدای تاریخ دو گروه وجود داشتند که «یکی از آنها امساک می‌کرد و دیگری اسراف» مورد تمسخر قرار می‌دهد؛ دیدگاهی که درصدد است از مالکیت خصوصی اتهام‌زایی کند و سرانجام به این نتیجه برسد که گروه دوم پس از مدتی فقط نیروی بازوی خود را داشتند، حال آنکه دسته اول با امساک توانستند اموالی را جمع‌آوری

اندیشه



کند و بدین‌ترتیب در پایان گروه دوم برای بقای زندگی نیازمند آن بود که برای گروه اول کار کند و از آنها پول یا کالای لازم را برای ادامه زیست دریافت کند- برخلاف همه این‌خوش‌بینی‌ها و ترقندهای اخلاقی به نفع سرمایه‌داران، مارکس بر این نکته یای می‌فشارد که انباشت به اصطلاح نخستین مانند اکثریت قریب‌به‌اتفاق رویدادهای تاریخی مملو از قساوت و غارت بوده است، به عنوان مثال در بریتانیا این کار- که به شکل‌گیری سرمایه در روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه انجامید – با رفح مالکیت دهقانان از زمین‌های پدری، تاراج اموال کلیسای

کاتولیک طی دوره نهضت اصلاح دین در سده شانزدهم، «انتقال تقلبی املاک دولتی» پس از «انقلاب شکوهمند» کذایی ۱۶۸۸ و «غصب دارایی فئودالی و طبایفه‌ای و تبدیل آن به مالکیت خصوصی مدرن در شرایط وحشت‌افکنی بی‌رحمانه» در جریان موسوم به «پاک‌سازی املاک» در سده هجدهم و آغازین سال‌های سده نوزدهم به سرانجام رسید است. (صص ۱۶۲-۱۶۳) بدین‌ترتیب باید بین انباشت به‌اصطلاح نخستین در بریتانیا – که از شیوه تولید فئودالی به سرمایه‌داری دگردیسی یافت- با این نوع انباشت در پروژه روشنگری سوسیالیستی روسیه و چین که از سوسیالیسم دولتی به سمت سرمایه‌داری جست زدند- تفاوت قائل شد. همین نکته است که مارکس را برای ما معاصر می‌کند و قابلیت تحلیل ساختاری را فراگرد می‌آورد.

مارکس دو نوع فعالیت را به مثابه «نخستین عمل انسانی» یادآور می‌شود که ظاهراً متناقض به نظر می‌آیند اما به یکدیگر مرتبط‌اند. یکی از آنها تولید و وسایل لازم برای تولید است و دیگری تولید به‌مثابه رفح نیازهای جدید. اما نباید فراموش کرد که اولی خود به مثابه توضیح دومی است. وقتی وسایل لازم برای تولید را تولید می‌کنیم، درواقع داریم دست به تولید چیزهایی می‌زنیم که پیش از آن نیاز نداشته‌ایم و از این‌رو نیازی جدید به حساب می‌آید. این نخستین عمل اجتماعی یک باب سومی هم دارد که چیزی نیست جز زادوودی که می‌دانیم تأثیر مستقیمی بر سازمان کار دارد؛ چون رابطه بین طبیعت و جامعه را استمرار می‌بخشد و سوبه‌های طبیعی انسان را به زندگی مدرن او متصل می‌کند. سرمایه‌داری به‌واسطه براندن از مدرنیته واجد خلعت

انکارناپذیر آن یعنی تخریب خلاق است. همین تخریب خلاق یکی از نقاط پررنگ انقلاب دائمی در وسایل تولید، قطعات و تولید فرآورده‌های هرچه جدیدتر در جهت ارضای نیازهای جدید انسان است. جدا از آنکه سرمایه‌داری دالما عرصه‌های اجتماعی چون خانواده، فرهنگ و دین را دچار انقلاب رفته معین می‌کند، خودش هم از گزند این انقلاب در امان نیست و تن به اتفاق نوین‌تری می‌دهد که کمونیسم نام دارد. آن چیزی که در کمونیسم اهمیت دارد تقابل مالکیت با عدم مالکیت نیست بلکه چیزی مهم‌تر یعنی تضاد کار و سرمایه است. لذا کمونیسم زمینه‌ای است که در آن کار به مثابه «ذات ذهنی مالکیت خصوصی» تکلیف خود را با سرمایه به‌منزله کار عینی مشخص می‌کند. از

نظر مارکس کلا هیروگلیفی است که باید رمززدایی شود و وظیفه این عمل به دوش نقد اقتصاد سیاسی است که ارزش کالا را هم کار حساب اجتماعی لازم که در آن به کار رفته معین می‌کند نه به بیان عامیانه ارزش خود شیء. فلسفه مارکس متافیزیک ساده و قوانین حاکم بر ماده در حال حرکت نیست بلکه به نوعی خود ذهن است. این‌گونه است که مارکس با کمک پویایی ذهن- و این ایراد دوچانه فلسفه و واقعیت که نمی‌توانند بر یکدیگر منطبق شوند- درصدد برمی‌آید نقد دین فویرباخ را از آسمان به زمین بیاورد و برخلاف او که معتقد بود انسان‌ها خصوصیات مادی را به عناصر ماوراءالطبیعی نسبت می‌دهند، متافیزیک کالا را آشکار و از آن رمززدایی کند. نباید فراموش کرد که نقد اقتصاد سیاسی مارکس ادامه نقد دین فویرباخ منته‌ا تلویحاً به تعبیر خودش در زمینه‌ی زمینی است. فویرباخ برای مارکس شکل مهرآگینی دارد؛ هم از او در نقد دین می‌آموزد و هم او را به منزله املاک» (یا فیلسوفی) که در نهضت به دنبال تفسیر جهان است، از خشم خود ایمن نمی‌دارد و دیدگاه تغییرگرایانه خود را پی می‌گیرد. کمونیسم یکی از پرجالش‌ترین مفاهیم مارکس بوده است که بارها از جانب منتقدان به مثابه پویوتیگرایی رد شده است. اما مارکس این مرحله را گزینۀای مدرن‌تر در پیشرفت و نزدیک‌تر به پروژه روشنگری می‌داند، روشنگری‌ای که می‌تواند سرمایه‌داری را از عناصر گویتک- و چه بسا آرکانیکش- رهایی بخشد. «اکنون در موقعیتی هستیم که می‌توانیم مقصود مارکس را از کمونیسم همچون

«نفی ایجابی مالکیت خصوصی به‌منزله با خودبیگانگی انسان» دراییم. غرض این است که کمونیسم مالکیت خصوصی را به چنان شیوه‌ای برمی‌اندازد که بشریت را به مرحله پیشرفته‌تری از بالندگی تاریخی سوق می‌دهد، زیرا که این شکل از کمونیسم با همه این احوال آن چیزهایی از نظام مالکیت خصوصی را حفظ می‌کند که به بالندگی انسان یاری رسانده است؛ به سخن دیگر، محتوای «انسانی» قدرت مولد و زاینده آن و تولید نیازهای تازه آن، که در چارچوب هر نظام مالکیت خصوصی بیگانه شده است» (ص ۱۲۱).

پی‌نوشت:

۱- پروتربیا با تعریف قرن نوزدهمی‌اش نمی‌تواند

عنصری در پارلمان داشته باشد و از نظر حقوقی نیز به دلایل مادی قابلیت رقابت- مثلاً در دادگاه‌ها- را با دیگر طبقات

مرور

تاریخ کره شمالی

● شبه‌جزیره کره در طول تاریخ کهن خود خاستگاه طوایف، پادشاهی‌ها و خاندان‌های مختلفی بوده و در تعامل با اقوام و کشورهای هم‌جوار فرهنگ و تاریخ آن شکل گرفته است. کره شمالی امروز کشوری مرموز و اسرارآمیز شناخته می‌شود و همین وسلسله‌ها به دوران معاصر همگان را برای شناخت آن برانگیخته است؛ اما شناخت کره امروز بدون آشنایی با تاریخ و گذشته آن امکان‌پذیر نیست. تاریخ کره از میان افسانه‌ها سر برمی‌آورد و با گذر از دوران تاریخی پادشاهی‌ها وسلسله‌ها به دوران معاصر می‌رسد که با خاندان کیم پیوند می‌خورد: «خاندان رهبران» که با قدرت و سلطه تمام بیش از نیم‌قرن است که بر کره شمالی فرمان می‌رانند. کتاب «کره شمالی: نگاهی نزدیک به کشوری اسرارآمیز» نوشته الینور بردشو که به‌تازگی با ترجمه شهربانو صارمی به همت انتشارات ققنوس منتشر و راهی بازار نشر شده است، تلاش می‌کند تاریخ مختصر این کشور را شرح دهد. این کتاب هفتادوپنجمین عنوان از مجموعه «تاریخ جهان» است که این ناشر چاپ می‌کند. این انتشارات در سال ۱۳۹۴، کتاب دیگری درباره کره شمالی به قلم دبرا ای. میلر، با ترجمه مهدی حقیقت‌خواه چاپ کرده بود. نسخه انگلیسی کتاب «کره شمالی: نگاهی نزدیک به کشوری اسرارآمیز» سال ۲۰۲۰ از سوی انتشارات لوست منتشر شده است.

نخستین ساکنان دوران دیرینه‌سنگی کره از منچوری آمده‌اند؛ مناطقی در شمال شرق چین و از سیری منطقه وسیعی در شمال آسیا و روسیه امروزی. گره‌ای‌های اولیه علاوه بر مهاجرت به جنوب، ممکن است از پل‌های خشکی که زمانی میان این شبه‌جزیره و ژاپن وجود داشته، نیز گذشته باشند. این مردم در غارهایی در امتداد، سواحل و دره‌های رودخانه‌ای زندگی می‌کردند، غذا می‌گردآوری می‌کردند و ابزارهای سنگی برای شکار و ماهی‌گیری می‌ساختند. پس از پایان عصر یخبندان تقریباً در هزارو ۲۰۰ سال قبل، بالآمدن دریاها پل‌های خشکی منتهی به ژاپن را مسدود کرد. وقتی انسان‌های اولیه با محیط جدید خود سازگار شدند، دوران نوسنگی شکل گرفت که تا سال ۳۰۰۰ ق.م به عصر برنز در کره شروع دوره کره‌ای‌ها پناهگاه‌های کوچک می‌ساختند، ظروف سفالی درست می‌کردند، ابزارهای سنگی و تیغه می‌تراشیدند و آرامگاه‌های سنگی می‌ساختند. گذشته از شکار و جمع‌آوری غذا، کشاورزی هم می‌کردند. مرحله تاریخی بعدی تقریباً سال ۱۵۰۰ ق.م به عصر برنز در کره شروع شد. باستان‌شناسان قطعات جواهر، سگ کمری‌ند، زنگوله، شمشیر، آینه و تبری را که برنژکارهای ماهر ساخته بودند، از زیر خاک درآورده‌اند. بسیاری از این اقلام در آرامگاه‌های تدفینی پیدا شده است. اقلام ظریف و آثار فلزی گران‌بهای این مقبره‌ها نشان‌دهنده به‌وجودآمدن گروهی ممتاز و قدرتمند درون جامعه بزرگ‌تر کره است. در این مرحله ساختارهای اجتماعی در حال تغییر بود و چندان طول نکشید که اولین کشور کروی‌ای ثبت‌شده؛ یعنی جوسون قدیم تأسیس شد.

در بخش بعد کتاب به تاریخ معاصر کره شمالی و اختلاف آن با کره جنوبی می‌پردازد. تاریخ کره شمالی از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ آغاز شد. تسلیم ژاپن منجر به تقسیم کره در مدار ۳۸ درجه شمالی شد که اتحاد جماهیر شوروی شمال را اشغال کرد و ایالات متحده نیز جنوب را اشغال کرد. اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده نتوانستند بر سر یک راه برای متحدکردن کشور به توافق برسند و در سال ۱۹۴۸ آنها دو دولت جداگانه تأسیس کردند که هریک دیگری را نامشروع می‌داند. در سال ۱۹۵۰ جنگ کره آغاز شد. پس از ویرانی‌های فراوان، جنگ با بن‌بست پایان یافت و دو سال بن‌بستی که به آتش‌بس موقت منتهی شد، نشان‌دهنده سازش‌ناپذیری هر دو طرف بود. در اکتبر ۱۹۵۱، گفت‌وگوها درباره آتش‌بس موقت به روستای پانمونجوم در دست در شمال مدار ۳۸ درجه منتقل شد. این شهر کوچک محل مذاکرات شد و این در حالی بود که جنگ در دو سوی مرز ادامه داشت. کره شمالی و جنوبی سرسختانه درباره شرایط صلح بحث کردند؛ از جمله آزادی اسرای جنگ. پس از پایان جنگ، دولت کره شمالی با استفاده از منابع سرشار این سرزمین دست به اجرای برنامه‌های وسیعی برای صنعتی‌سازی و ترمیم کشور زد و با کمک چین و شوروی، ترابری ریلی و کارخانه‌ها از نو ساخته شدند. تا اواسط سال ۱۹۴۹ میلادی سربازان خارجی از هر دو کره خارج شده بودند. کره شمالی دارای حکومت کمونیستی به رهبری کیم ایل-سونگ شد که پس از مرگ او پسرش کیم جونگ-ایل رهبری کره را برعهده گرفت و پس از مرگ پسرش، هم‌اکنون کوچک‌ترین نوا‌هش رهبری این کشور را برعهده دارد.

کره‌شمالی:نگاهی نزدیک‌به‌کشوری اسرارآمیز



الینور بردشو

ترجمه: شهربانو صارمی

ناشر: ققنوس

شهر وجنسیت(جلد دوم)

حق به شهر از منظر جنسیت جیل ولتینان و دیگران

ترجمه: مینوش صدوقیان زاده

ناشر: کلاغ

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

